



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۵۷-۱۸۹

«داستان تحول» در کشف الاسرار و عدة الابرار میبدی^۱

لیلا پژوهنده^۲، مریم سادات دستغیب^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۷

چکیده

در برخی حکایت‌های صوفیانه شاهد تغییر و تحول یکی از شخصیت‌ها هستیم؛ هرچند انتظار می‌رود در قصه با شخصیت‌های ایستا روبه‌رو شویم. در این موارد شخصیت دگرگون می‌شود و برخلاف ساختار قصه‌ها، به جای وقایع و حوادث، شخصیت، در مرکز و محور حکایت قرار می‌گیرد. برخی از این تحول‌ها ناگهانی و در اثر کرامت یا معجزه و برخی با سیر منطقی و علی‌رغم می‌دهد. در نوبت سوم جلد‌های اول تا دهم کشف الاسرار و عدة الابرار میبدی (نگارش: حدود سده ششم) ۳۷ حکایت از این دست وجود دارد. مسئله اصلی پژوهش افزون‌بر اشاره به دلایل و خاستگاه تحول، بازتاب مکاشفه و تحول درونی بر ساختار روایت و عناصر داستانی است که به شیوه تحلیلی و توصیفی و به کمک جدول و شکل بدان پرداخته شد. دستاورد پژوهش نمونه‌هایی از حقیقت‌مانندی نسبی، همدلی مخاطب با حکایت، جوانی جامعه تحول‌یافته، حضور کم‌رنگ زنان در ماجرای تحول، لزوم زمینه و استعداد درونی، تحول در جهت مثبت، نقش اراده و اختیار، ماندگاری تجربه، بازگشت به خداوند به‌عنوان درون‌مایه کلی حکایات و شگردهایی چون کاربرد بی‌رنگ پیچیده‌تر و حکایت‌های طولانی‌تر، زاویه دید

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2024.47402.2579

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول):

l.pazhoohandeh@qom.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم،

ایران: m.dastgheib@stu.qom.ac.ir

اول شخص یا ترکیبی، پرداختن به جزئیات حالات شخصیت‌ها و فضا‌سازی دقیق‌تر را نسبت به سایر حکایت‌های کتاب نشان می‌دهد. می‌توان گفت «داستان تحول» یا «رشد و کمال» افزون بر ایجاد بستری مناسب برای نوآوری در قلمرو عناصر داستان با روشنی بخشیدن به منظومه فکری نویسنده، مفهوم تحول، سویه‌های ادبی، هنری و گفتمان غالب روزگار میبدی به دریافت و فهم کامل‌تر تفسیر می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، رشیدالدین میبدی، تحول شخصیت، حکایت، عناصر داستانی.

بیان مسئله

کشف‌الاسرار و عده‌الابرار اثر ابوالفضل رشیدالدین میبدی کتابی است در تفسیر قرآن که حدود سده ششم نگاشته شده است. (نوبت سوم) کشف‌الاسرار جدا از این که یک اثر عرفانی به شمار می‌آید، با دربرداشتن حدود ۴۰۰ قصه یا حکایت، ساختاری روایی ارائه می‌دهد و با مفهوم‌سازی، طبقه‌بندی مفاهیم، پدیدآوردن و گسترش زبان و اصطلاحات عرفانی، هستی‌بخشی به ادراک شهودی و تحول نظام اندیشه، نقش خود را در شکل‌گیری، تکامل و حفظ اندیشه و جهان‌بینی عرفانی در رابطه با تفسیر قرآن به انجام می‌رساند؛ البته از رویکردهای هنری و زیباشناختی هم نباید غافل شد، هرچند بیش و پیش از التذاذ هنری و توجه به رویکردهای روایی، هدف اصلی میبدی، همچنان که علامه طباطبایی در باب حکایت‌های قرآن برمی‌شمرند، رویکرد هدایتی است و او در همین راستا در پی تعمیق آشنایی مخاطبان با مفاهیم و رموز و لطایف عرفانی قرآن است.

هرچند «ایستایی» بر پایه تعریف میرصادقی از ویژگی‌های عمده قصه‌ها و حکایت‌های کهن است (۱۳۹۴: ۷۸) و انتظار می‌رود در آن‌ها با شخصیت‌های ایستا و تحول‌ناپذیر روبه‌رو شویم در برخی حکایت‌های صوفیان با حکایت‌هایی مواجه می‌شویم که در آن‌ها شخصیت دچار تحول شده و دگرگون می‌شود و برخلاف ساختار قصه‌ها، شخصیت در مرکز و محور حکایت قرار می‌گیرد و نه وقایع داستانی. این تغییر و تحول غالباً به صورت ناگهانی و به سرعت اتفاق می‌افتد. علت این امر می‌تواند «ساختار فشرده حکایت،

برجستگی تقابلیها، غافلگیری، جذابیت و تأثیر گذاری» باشد (جبری و فیاض منش، ۱۳۹۰: ۹).

در کتاب *کشف الاسرار* نیز با حکایت‌هایی از این دست روبه‌رو می‌شویم. در این حکایت‌ها گاه فردی گنهکار متحول شده و دست از گناه می‌کشد؛ گاه خود شیخ و مرشد با دیدن صحنه‌ای دگرگون می‌شود و گاه جمعی با دیدن معجزه‌ای متحول می‌شوند. در نوبت سوم جلدهای اول تا دهم کتاب *کشف الاسرار* ۳۷ حکایت (حدود ۹/۵ درصد از کل حکایت‌ها) که در آن‌ها تحول صورت می‌پذیرد وجود دارد. تمرکز این پژوهش بر داستان‌های تحول است و علاوه بر اشاره به دلایل و خاستگاه تحول؛ بازتاب مکاشفه و تحول درونی را بر ساختار روایت و عناصر داستانی از جمله نوع شخصیت‌های متحول‌شده، پی‌رنگ، درون‌مایه و موضوع، صحنه‌پردازی، زمان و مکان وقوع تحول به شیوه تحلیل‌ی و توصیفی و به کمک جدول و شکل دنبال می‌کنیم.

بررسی این حکایت‌ها از منظر ساختار روایی اهمیت ویژه‌ای دارد. برخی از این تحول‌ها در اثر کرامت رخ می‌دهد و دیدن کرامت معجزه سبب تحول شخصیت می‌شود؛ اما در برخی دیگر تحول شخصیت سیر منطقی و قابل‌پذیرشی دارد؛ به بیانی مراحل تحول شخصیت در حکایت دیده می‌شود. بررسی داستان تحول در *کشف الاسرار* در نهایت منظومه فکری نویسنده و دیدگاه او را درباره مفهوم تحول و دگرگونی و همچنین گفتمان غالب روزگار او به مخاطبان معرفی می‌کند؛ از سوی دیگر تحلیل این حکایات برای آشکار کردن جنبه‌های ادبی، هنری و روایی تفسیر *کشف الاسرار* امری ضروری است و به دریافت بهتر و کامل‌تر تفسیر می‌انجامد. هدف اصلی مقاله نشان‌دادن این نکته است که نویسنده چطور توانسته بین تحول درونی و شیوه شخصیت‌پردازی و روایت قصه‌ها ارتباط برقرار کند.

پیشینه پژوهش

تحول در حکایت‌های صوفیان پیش‌از این به صورت کلی در مقاله‌ای با عنوان «پویایی و تحول در حکایت‌های صوفیانه» (جبری و فیاض منش، ۱۳۹۰) بررسی شده است. در این مقاله تحول در دو سطح تحول در حکایت و تحول در مخاطب حکایت (روایت تحول و

خلق تحول) بررسی شده است و بیان شده که حکایت صوفیان علاوه بر این که ظرف بیان اندیشه است، موجب تحول اندیشه و پیدایی اندیشه‌های نو در مخاطب نیز شده است و همچنین همه عناصر داستان در این حکایت‌ها در خدمت بیان تحول هستند. نویسندگان این مقاله تنها به بیان چند حکایت از طبقات الصوفیه، تذکرة الاولیا، رساله قشیریه و کشف المحجوب به عنوان نمونه پرداختند و حکایات کشف الاسرار را بررسی نکرده‌اند.

از دیگر پژوهش‌های نزدیک به پژوهش حاضر می‌توان به مقاله «بررسی و تحلیل مفهوم یقظه در متون عرفانی (با تأکید بر دو داستان پیر چنگی و شیخ صنعان)» (توکل‌ی مقدم، ۱۳۸۹) اشاره کرد. در این پژوهش مفهوم یقظه و بیداری به عنوان یکی از مراتب سلوک در دو داستان پیر چنگی از مولوی و شیخ صنعان از عطار بررسی شده است و حالات انسان پس از یقظه در این حکایت‌ها بیان شده است.

همچنین مقاله «عوامل اجتماعی مؤثر بر تحول شخصیت از دیدگاه مولانا در مثنوی» (عباس‌زاده گرجان و دیگران، ۱۴۰۱) عوامل اجتماعی مؤثر در تحول شخصیت را در حکایت‌های مثنوی بررسی کرده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد با وجود آثار ارزشمند در این حوزه، به طور خاص درباره تحول شخصیت در حکایت‌های کشف الاسرار پژوهشی صورت نگرفته است.

در مقاله «تحول افسانه‌ای عارفان» (مالمیر، ۱۳۸۷) جنبه معنوی تحول و مکاشفات عارفان بررسی شده و ریشه این تحول‌ها با توجه به نوع جهان‌بینی عارفان، افسانه و اسطوره‌ها قلمداد شده است.

در مقاله «طرح روایات مکاشفه‌های صوفیه» (رون و صفاری، ۱۳۹۶) طرح، پیرنگ و روابط علی و معلولی در ۳۰۰ حکایت از ۳۰ کتاب عرفانی بررسی شده است.

در مقاله حاضر نوع تحول و بازتاب آن بر نحوه روایت و عناصر داستان کشف الاسرار و عدة الابرار مورد بررسی قرار گرفته و تأکید مقاله بر جنبه ساختاری و روایی این تحول‌ها است. افزون بر این موارد و دلایل تحول شخصیت‌ها نیز بیان و بررسی شده است.

روش‌شناسی تحقیق

در تحقیق حاضر به شیوه تحلیل محتوا و توصیف و به کمک جدول و شکل به بررسی

حکایت‌های کشف‌الاسرار از منظر تحول شخصیت پرداخته‌ایم. جامعه آماری پژوهش ۳۷ حکایت از نوبت سوم کشف‌الاسرار است که در آن‌ها دگرگونی و تحول شخصیت رخ داده است و از میان مجموعه جلد‌های اول تا دهم کتاب کشف‌الاسرار و عدة الابرار میبیدی گزینش شده‌اند. یادآوری می‌شود در پژوهش حاضر، عنوان قصه را به حکایت‌ها نیز اطلاق کرده‌ایم. «منظور از قصه، همه آثار خلاقه‌ای است که پیش از مشروطیت با عنوان‌های «حکایت»، «افسانه»، «سرگذشت»، «اسطوره» و... در متن‌های ادبی گذشته آمده است» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۳۰).

بررسی شیوه تحول شخصیت‌ها در حکایت‌های کشف‌الاسرار

تحول و دگرگونی شخصیت‌ها در حکایت‌های کشف‌الاسرار در اغلب موارد بی‌مقدمه و بی‌هیچ دلیلی رخ می‌دهد (میبیدی، ۱۳۸۲: ۱/ ۳۰۱) در برخی موارد نیز سیر تحول و چگونگی رخداد آن، کاملاً برای خواننده تشریح می‌شود (میبیدی، ۱۳۸۲: ۶/ ۵۴۶-۵۴۴) گرچه در بسیاری از حکایت‌ها ما به‌عنوان مخاطب شناخت زیادی از شخصیت نداریم و گاه جز یک اسم چیزی از او نمی‌دانیم باین‌وجود با او همراه شده و جریان تحول او را می‌پذیریم. «شخصیت در حکایت‌های عارفانه همچون شخصیت در داستان کوتاه، قبلاً پرورش یافته و قوام گرفته است و پیش چشم خواننده منتظر، درگیر کاری است که آن کار، محتملاً به اوج و لحظه حساس و بحرانی خود رسیده یا در جریان کاری است که قبلاً وقوع یافته؛ اما به نتیجه نهایی خود نرسیده است و باید در حین عمل خود را نشان دهد.» (میرصادقی، ۱۳۷۵: ۱۱۶)

الف. موارد و چگونگی ایجاد تحول در شخصیت‌ها

در ۳۷ حکایت بررسی شده از نوبت سوم تفسیر موارد و شیوه‌های متنوعی از تحول شخصیت‌ها را مشاهده می‌کنیم.

۱. پرشمارترین دلیل تحول در حکایت‌های بررسی شده «تحول در اثر شنیدن یک سخن» است (۸ حکایت)

این سخن غالباً سخنی پندآموز است که از زبان شیخ یا پیر طریقت شنیده شده و باعث

تحول شخصی گمراه می‌شود.

«طاووس گفت: اَلیس الله یرانا فی کلِّ مکان؟ ای زن از دیدار مردم شرم می‌داری و از دیدار الله که به ما می‌نگرد، خود شرم نداری؟ «یستخفون من الناس و لایستخفون من الله!» آن سخن در زن گرفت، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت.» (میبیدی، ۱۳۸۲: ۴۵۵/۱۰)

«بوالعباس دینوری مجلس می‌داشت و در عشق سخن می‌گفت، پیرزنی عارفه حاضر بود، آن سخن بروی تافت وقتش خوش گشت، برخاست و در وجد آمد... این بگفت و نعره بزد و جان بداد.» (میبیدی، ۱۳۸۲: ۳۰۱/۱)

در مواردی نیز شاهد تحول پیر و شیخ در اثر شنیدن حرفی معمولی از فردی عادی هستیم.

«ذوالنون مصری گفت: بر اطراف نیل می‌گذشتم، جوانی را دیدم شوری عظیم داشت. گفتم: از کجایی ای غریب؟ جواب داد به بدیعت که غریب که باشد او که با وی انسی دارد؟ تنها چون بود کسی که همراهش او بود؟ ذوالنون از دست خود رها شد، ولعی در وی آمد، ساعتی از خود غائب گشت، بی خود نعره‌ای همی کشید! جوان گفت: ای پیر طریقت تو را چه روی نمود این ساعت؟ گفت: دارو با درد موافق افتاد!» (میبیدی، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۳)

«پیر بوعلی سیاه وقتی در بازار می‌رفت، سائلی می‌گفت: به حقّ روز بزرگ مرا چیزی دهید. پیر از هوش برفت! چون به هوش باز آمد، او را گفتند: ای شیخ تو را این ساعت چه روی نمود؟ گفت هیبت و عظمت آن روز بزرگ.» (همان: ۴۳۴-۴۳۳)

۲. تحول و دگرگونی با «شنیدن آیه‌ای از قرآن» نیز در بسیاری از حکایت‌ها مشاهده می‌شود (۶ حکایت)

«آنکه گفت: یا اصمعی این درد زده را دارویی بیفزای و خسته معصیت را مرهمی نه. گفتا برخوان:

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمُ تَنْطِقُونَ، چند بار خویشتن را بر زمین زده و نعره‌ای چند بکشید، همچون والهی سرگردان و حیران روی نهاد بر بیابان. دانستم که او

قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم و رفتم، به وقت طواف او را دیدم در استار کعبه آویخته و می گوید: من مثلی و أنت ربی، من مثلی و أنت ربی» (همان: ۳۲۰/۹ - ۳۱۹)

«به دیوار برمی کشید که گوینده گفت: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست، دردی و سوزی از درون وی سر بر زد. کمین عنایت بر وی گشاده، اسیر کمند توفیق گشت، از اینجا باز گشت و همی گفت: بلی و الله قد آن، بلی و الله قد آن.» (همان: ۵۰۶/۹ - ۵۰۵)

«می رفت تا به در سرای آن زن رسید. آنجا ساعتی توقف کرد. این آیت فرا زبان وی آمد:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. چون این آیت بر خواند، بیفتاد و بیهوش شد» (همان: ۸۳۲/۳ - ۸۳۱).

۳. دیدن معجزه و کرامت از پیامبر یا شیخ نیز در برخی حکایت‌ها دلیل دگرگونی است (۳ حکایت)

«ابراهیم با یکی از آن مریدان گفت: «يقع لي أنه يهودي» مرا چنان می افتد که این جوان جهود است، این سخن بگفت و از میان جمع برخاست و بیرون شد! جوان او را گفت: «ایش قال الشيخ في؟» شیخ در حق من چه گفت؟ مرید با وی بگفت آنچه شیخ گفته بود. جوان برخاست و به پای شیخ در افتاد و مسلمان گشت.» (همان: ۳۳۴/۵)

«رسول خدا در آن سوسمار نگرست. سوسمار به تواضع پیش آمد و سرک می جنبانید که چه فرمایی یا محمد؟ رسول گفت: ...ای سوسمار خدای تو کیست؟ سوسمار به زبان فصیح جواب داد که: خدای من جبار کائنات است. خالق موجودات است... اعرابی چون این سخن بشنید در شورید. پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت: یا اعرابی! چنان که آمدی می باز گردی؟ و بدین خرسندی؟! گفت: یا محمد نه چنان که در آمدم باز می گردم، که بدان خدای که جز وی خدای نیست که چون در آمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود و اکنون که همی باز گردم بر وی زمین از تو عزیزتر مرا کس نیست. پس رسول خدا بر وی اسلام عرضه کرد، و مهری از اسلام بر دل وی نهاد.» (همان: ۸۶/۳ - ۸۴)

۴. تحول در اثر دعا (۲ حکایت)

«و آن مادر وی شب و روز دست به دعا برداشته و در خدای می‌زارد و می‌نالد که بار خدایا! هیچ روی آن دارد که این جگر گوشه ما را از این گرداب معصیت بیرون آری و از جام بیداری او را شربتی دهی! تا دل ما فارغ گردد. گفتا: هاتنی آواز داد که: ای پیرزن خوش باش که ما این پسر را در کار دل پردرد تو کردیم و آن گه دانه شوق بر دام محبت برای صید او بستیم.» (همان: ۳/ ۲۱۸-۲۱۵)

«چون دیده شیخ بدان بی‌سرمایگان افتاد به لب اشارت کرد گفت: پادشاه! راه نمی‌دانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید در سینه‌های ایشان گشادند همه زَنار کفر بگشادند و کمر وفای دین در میان جان بستند.» (همان: ۴/ ۲۴۴-۲۴۳)

۵. تحول در اثر دیدن یک شخص (پیامبر یا پیر طریقت) (۴ حکایت)

«آن زن چون روی عیسی دید دانست که آنجا تعبیه‌ای است برخاست و در خاک افتاد، بسی تضرع و زاری کرد و از آن راه بی‌وفایی برخاست و در کوی صلاح آمد.» (همان: ۵/ ۴۱)

«که دختری از آن نمرود بر بام کوشک آمد اطلاع بگیرد. خلیل را دید بر آن هیئت در آن تنعم آسوده نشسته ... آن مخدره را بر دیدار خلیل وقت خوش گشت. درد عشق دین ناگاه سر از نقطه جان وی بر زد، در خاک حسرت می‌غلطید و با وقت خویش ترنمی می‌کرد.» (همان: ۶/ ۲۷۳-۲۷۱)

۶. تحول در اثر نزول بلا (۲ حکایت)

«تا روزی بر کنار شط بر صیادی رسیدم که ماهی‌ای بزرگ صید کرده بود، آن ماهی به قهر و ظلم از وی بستدم و از سوز دل و دعای وی نیندیشیدم، چون به خانه باز آمدم آن ماهی بریان کردم و خوردم، ناگاه کف دست من سیاه شد... گوینده‌ای بانگ بر من زد که: الحق الصیاد و الا هلك بدنك كله... به پای وی در افتادم و عذر همی خواستم.» (همان: ۵/ ۲۸۵-۲۸۴)

«شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست. دست با خود گرفت و برخاست، گفت: ناچار که درین سرّی است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آنگه برفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت که طیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاک شوی.» (همان: ۷/ ۴۷۷)

۷. تحول و دگرگونی بعد از پرسیدن سؤال و شنیدن جواب و قانع شدن (۴ حکایت)

«جوانی برخاست گفت: کیف السبیل الی محبته؛ چه کنم تا به دوستی او رسم؟ بوعثمان گفت: تترک مخالفت؛ به ترک مخالفت او بگویی تا به دوستی او رسی. جوان گفت: کیف ادعی محبته و لم اترک مخالفت؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه مخالفت باز نکشیده‌ام. آنگه برخاست نعره‌ای همی کشید و همی گریست. بوعثمان گفت: صادق فی حبه مقصر فی حقه؛ به ظاهر از جمله مقصران است، به باطن در زمره دوستان است.» (همان: ۸/ ۲۷۹)

۸. تحول در اثر دیدن یک صحنه (۳ حکایت)

«آن مرد اعرابی را دیدند که با روی سیاه و دلی چون ماه در طواف کعبه بود. چون بدان سنگ سیاه رسید که آن را حجرالاسود گویند، خواست که دهانی بران سنگ سیاه نهد، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت، چون نگاه کرد صورت روی خود در آن سنگ سیاه چنانک بود بدید، نعره‌ای برکشید و گفت: سوّد وجهی فی الدارین و در آن حال جان به حضرت فرستاد.» (همان: ۸/ ۴۷۴-۴۷۳)

«کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده. همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه‌ای در دوید و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را بر گرفت و برفت. بویزید چون آن بدید وقتش خوش گشت، نعره‌ای بزد ایستاده و می گفت: شفقت بیامد آرایش ببرد، محبت بیامد معصیت ببرد، عنایت بیامد جنایت ببرد.» (همان: ۸/ ۵۳۱)

در پنج حکایت باقی مانده نیز دلایلی همچون وسوسه شیطان، عشق، دیدن رفتار شیخ و تحول ناگهانی و بدون دلیل سبب دگرگونی شخصیت می‌شود. قابل ذکر است که در برخی

حکایت‌ها نیز مجموعه‌ای از دلایل نامبرده باعث تحول شخصیت می‌شود:

«جماعت از روی موافقت به تواجد در آمدند، هر کسی در شوری افتاده و از هر گوشه‌ای نعره‌ای همی آمد، راهبی آنجا در غاری نشسته، چون ایشان را بر آن صفت دید، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید. آواز بر آورد که یا امه محمد اجیونی، جنید پیش آن راهب رفت، راهب گفت ای شیخ این تواجد شما بر عموم باشد یا بر خصوص؟ گفت بر خصوص... راهب آن ساعت زنار بگشاد و ایمان قبول کرد، پس درخواست تا همان بیت باز گفتند، بر پای خاست و همچون چرخ می‌گشت، آخر بانگی بکرد و جان به حضرت فرستاد (همان: ۵/ ۲۰۸-۲۰۷)

«گفتا چشمش بر من افتاد و به تعجیل گفت: هذا هو ادن منی. این است آن کس که من او را می‌جویم، برخیز ای جوانمرد و نزدیک من آی تا با تو سخن گویم، مرا گفت تو مسلمانی؟ گفتم آری مسلمانم... گفت من تو را سه مسئله خواهم پرسید مرا جواب ده، گفتم تو را جواب دهم بدو شرط یکی آن که با من بگویی که مرا به چه شناختی و شرط دیگر آن است که من نیز از تو سه مسئله پرسم، هر دو بدین عهد کردند و پیمان بستند... اسقف گفت اگر این جواب ناچار است با زنار و صلیب راست نمی‌آید، زنار بگشاد و صلیب بیفکند و به آواز بلند گفت: المكتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله» (همان: ۶/ ۵۴۶-۵۴۴)

در این حکایت‌ها تحول در اندیشه شخصیت‌ها شکل می‌گیرد و اغلب منجر به واکنش شدید بیرونی می‌شود به طوری که شخصیت در بیشتر موارد بلافاصله پس از متحول شدن بیهوش می‌شود، جان می‌دهد، نعره‌ای می‌زند، گریبان می‌درد و زنار می‌گشاید یا به پای شیخ در افتاده و تا آخر عمر راه صواب در پیش می‌گیرد. نکته قابل توجه این است که با وجود این که تحول شخصیت در زمانی کوتاه و به سرعت اتفاق می‌افتد؛ ناگهانی بودن ایجاد تحول از عمق آن نمی‌کاهد و خواننده تحول شخصیت را به راحتی می‌پذیرد و در برخی موارد ممکن است تحت تأثیر آن نیز قرار بگیرد. از این رو می‌توان گفت در این داستان‌ها با دو گونه تحول روبه‌رو هستیم: «الف. روایت تحول در بینش و رفتار شخصیت‌های حکایت؛ ب. خلق تحول در اندیشه مخاطبان حکایت‌ها» (جبری و فیاض‌منش، ۱۳۹۰: ۷).

در بعضی حکایت‌ها راوی شخصیت را از نظر ظاهر یا رفتار توصیف می‌کند و مخاطب درمی‌یابد که زمینه‌های تحول در این شخص وجود داشته و به‌این ترتیب تحول ناگهانی او باورپذیرتر می‌شود، اما در برخی حکایت‌ها نیز شخصیت کاملاً گنهکار و سیاه است و هیچ نقطه روشنی در او دیده نمی‌شود با این وجود به یکباره متحول شده و از راه خطا به راه صواب باز می‌آید. در این موارد راوی اذعان می‌کند که لطف پروردگار شامل حال آن شخص شده و مورد عنایت قرار گرفته است: «کمین عنایت بر او گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت» (میبدی، ۱۳۸۲: ۱۰/۴۵۵)، «کمین عنایت بر وی گشاده، اسیر کمند توفیق گشت، از اینجا باز گشت» (همان: ۹/۵۰۶-۵۰۵)، «گویی آتشی از غیب در او زدند سوزی در وی پدید آمد، دردی بوالعجب از درون وی سر بر زد» (همان: ۹/۳۲۰-۳۱۹).

ویژگی مشترک این حکایت‌ها این است که شخصیت‌ها همه در جهت مثبت متحول می‌شوند و از وضعیت بد به وضعیت خوب تغییر حالت می‌دهند. در ۳۷ حکایت بررسی شده تنها یک مورد تحول منفی دیده می‌شود. در این حکایت (همان: ۲/۷۲۴-۷۲۳) برخلاف تحول در جهت مثبت که غالباً در حکایت‌ها به سادگی رخ می‌دهد؛ عابد در برابر وسوسه شیطان مقاومت می‌کند؛ سرانجام پس از اصرار زیاد، وعده شیطان را می‌پذیرد و دست از عقیده خود می‌کشد. گویی میبدی بر این باور است که انسان‌ها به راحتی و در اثر عنایت خداوند می‌توانند در جهت مثبت متحول شوند، اما تحول در جهت منفی به راحتی اتفاق نمی‌افتد.

همچنین از حکایت‌ها این گونه برمی‌آید که شخص برای متحول شدن باید باطن و ضمیری پاک داشته باشد. شاهد برای این مطلب، حکایت «رکام و پیغمبر (ص)» (همان: ۳/۱۸۸) است. در این حکایت «رکام» حتی با دیدن معجزه هم ایمان نمی‌آورد و همچنان بر جهل و کفر خود پافشاری می‌کند. در نتیجه می‌توان گفت گرچه در حکایت‌های میبدی شخصیت‌ها به سادگی و به‌طور ناگهانی متحول می‌شوند، این تحول در هر کسی اتفاق نمی‌افتد و شخص باید زمینه و استعداد لازم برای تحول در جهت مثبت را داشته باشد. هرچند در اغلب موارد پیر یا استاد یا پیامبری سبب تحول فردی غافل یا خطاکار می‌شود در مواردی نیز پیر طریقت یا شیخ و مراد با شنیدن سخنی از یک فرد عادی یا مشاهده صحنه‌ای دگرگون و متحول می‌شود.

ویژگی مشترک همه این دگرگونی‌ها این است که با خواست و اختیار شخصیت داستان انجام می‌گیرد و نه با اجبار و اصرار. به‌عنوان مثال حکایت زیر را در زمرة حکایت‌هایی که تحول و دگرگونی در آن‌ها رخ می‌دهد محسوب نمی‌کنیم، زیرا در این حکایت دگرگونی شخصیت جبراً صورت گرفته و نمی‌توان نام تحول بر آن نهاد:

«پیری بود در طوس نام وی بوبکر بن عبدالله. از طوس بیرون آمد تا غسلی کند، جامه و بکشید بر کنار سردابه نهاد و به آب فروشد. بی‌ادبی بیامد و جامه شیخ ببرد. شیخ در میان آب بماند، گفت: بار خدایا، اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول می‌کنم، دست از او بستان تا جامه من باز آرد. هم در ساعت آن مرد می‌آمد و جامه شیخ می‌آورد و دست او خشک گشته جامه بر کنار سردابه نهاد. شیخ گفت: بار خدایا، اکنون که جامه بازسانید دست او بازسان. دست وی نیکو شد» (همان: ۷/ ۲۳۳)

عمدتاً انتظار می‌رود که در این گونه حکایت‌ها تحول به شکلی ناگهانی و با دیدن معجزه یا کرامتی از جانب شخصی صورت پذیرد، اما برخلاف این انتظار در تعدادی از این حکایت‌ها تحول شخصیت سیری منطقی را می‌گذراند و شخصیت با پرسیدن و جواب شنیدن قانع شده و بعد متحول می‌شود؛ هر چند که اینجا نیز واکنش‌های شدیدی همچون بی‌خود شدن از خویش و جان دادن و... از خود نشان می‌دهد. شاهد برای این مطلب حکایت «جنید بغدادی و ملاقات با راهب» است که به دو صورت متفاوت در کتاب بیان شده است (همان: ۵/ ۲۰۸-۲۰۷؛ ۹/ ۳۴۵-۳۴۴). در این حکایت راهب طور سینا با دیدن حال جنید و یاران همراهش به آن‌ها متمایل شده و زمینه‌های تحول در او شکل می‌گیرد. «چون ایشان را بر آن صفت دید، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید» (همان: ۵/ ۲۰۸-۲۰۷)، اما تنها دیدن همین حال برای متحول شدن او کافی نیست:

«آواز برآورد که یا امه محمد اجیبونی». وقتی جنید نزد راهب می‌آید راهب شروع به پرسیدن سؤال می‌کند: «راهب گفت: ای شیخ این تواجد شما بر عموم باشد یا بر خصوص؟ گفت: بر خصوص، گفت: چون مرد مقهور گشت، به چه نیت بر پای خیزد، گفت: نشانی از حق به دل‌های ایشان رسد بر پای خیزند... گفتا: چه باشد که ایشان را از آن واستاند، گفتا: خوف خطر و بیم فراق». پس از این سؤال و جواب راهب به راست‌گویی و حقانیت جنید پی می‌برد و جواب‌ها را با مطابق دانسته‌های پیشین خود می‌یابد: «راهب گفت:

صدقیت یا جنید، در انجیل صورت این سعادت دیده‌ایم و خواننده‌ایم، راست است و درست.» و در آخر، پس از گذراندن این سیر این گونه متحول می‌شود: «راهب آن ساعت زنار بگشاد و ایمان قبول کرد، پس درخواست تا همان بیت باز گفتند، بر پای خاست و همچون چرخ می‌گشت، آخر بانگی بکرد و جان به حضرت فرستاد» (همان: ۲۰۸/۵-۲۰۷) در حکایت‌های دیگری چون حکایت «مرد مسلمان و اسقف رومیان» (همان: ۵۴۶-۵۴۴) و حکایت «داستانی از اصمعی» (همان: ۳۲۰/۹-۳۱۹) نیز این سیر منطقی تحول دیده می‌شود.



شکل ۱

ب. نوع شخصیت‌های متحول شده

شخصیت‌های اصلی حکایت‌های انتخاب شده شخصیت‌هایی پویا هستند، به این معنا که دچار دگرگونی و تحول می‌شوند. «شخصیت‌های ایستا در طول داستان متحول نمی‌شوند، اگرچه ممکن است جامع هم باشند، اما شخصیت‌های پویا دچار دگرگونی شخصیتی می‌شوند و در اثر رویدادهای داستان متحول می‌شوند» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۰). این تحول و دگرگونی در اغلب حکایت‌های بررسی شده به صورت ناگهانی و به سرعت رخ می‌دهد. «اساساً شخصیت داستانی ممکن است از آغاز تا پایان یک اثر به لحاظ ظاهر و رفتار ثابت یا

تغییرناپذیر باقی بماند یا ممکن است طی مراحل تدریجی یا به سرعت دچار تغییر اساسی شود» (ابرمز، ۱۳۸۶: ۶۳). همان‌طور که اشاره شد تحول و دگرگونی در همه حکایت‌های بررسی شده در اندیشه شخصیت اتفاق می‌افتد و منجر به واکنش‌های ظاهری و بیرونی می‌شود به‌عنوان مثال شخصیت بعد از تحول نشانه‌های ظاهری دین پیشین خود را از خود دور می‌کند و زنا می‌گشاید.

«شخصیت پویا در برخی از ابعاد شخصیتش، تحولی دائمی و ماندنی روی می‌دهد. این تغییر و تحول ممکن است خیلی زیاد یا خیلی کم باشد. همچنین ممکن است رو به‌خوبی یا بدی باشد، اما باید حتماً مهم و بنیادی باشد» (پرین، ۱۳۷۸: ۵۶). همه تحول‌های صورت گرفته در حکایت‌های بررسی شده به‌جز یک مورد (میدی، ۱۳۸۲: ۲/ ۷۲۴-۷۲۳)، رو به‌خوبی است و در پایان برخی با جملاتی از این دست: «پس آن جوان از جمله بزرگان و معروفان طریقت گشت» (همان: ۵/ ۳۳۴)، «از آنجا برگشت و روی به خانه کعبه نهاد، سال‌ها آنجا معجور شد و از جمله اولیا گشت.» (همان: ۹/ ۵۰۶-۵۰۵)، «آن سخن در زن گرفت، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت.» (همان: ۱۰/ ۴۵۵) به پایدار ماندن این تحول نیز اشاره شده است.

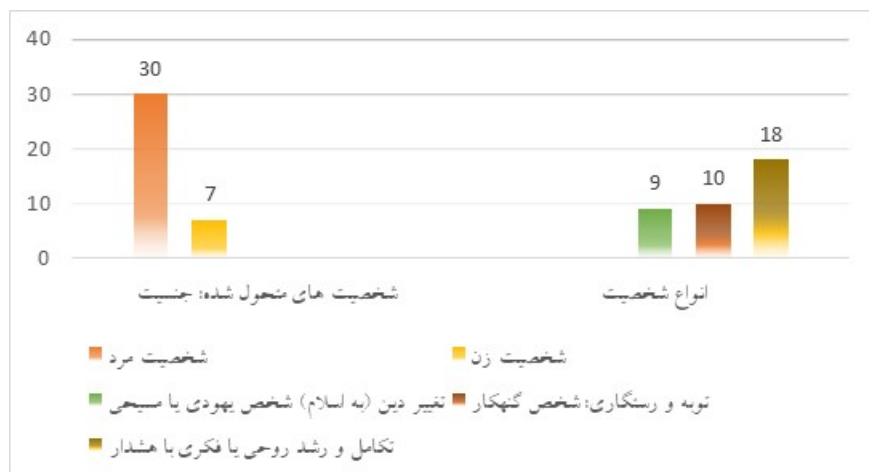
در حکایت‌های بررسی شده شخصیت‌هایی که تحول در آن‌ها صورت می‌گیرد، غالباً مرد هستند و تنها در هفت حکایت شخصیت زن قصه متحول شده و تغییر می‌پذیرد. حکایت‌های «بوالعباس دینوری و پیرزن» (همان: ۱/ ۳۰۱)، «دختر ملک روم» (همان: ۱/ ۵۳۷)، «زن و مزدور» (همان: ۲/ ۶۰۰)، «زن و مؤذن» (همان: ۴/ ۱۵۲)، «عیسی و زن فاجره» (همان: ۵/ ۴۱)، «دختر نمرود و خلیل‌الله» (همان: ۶/ ۲۷۳-۲۷۱)، «زن و طاووس یمانی» (همان: ۱۰/ ۴۵۵). در حکایت «عیسی و زن فاجره» و «دختر نمرود و خلیل‌الله» شخصیت بی‌این که پند و موعظه‌ای بشنود یا معجزه و عمل خارق‌العاده‌ای ببیند؛ تنها با دیدن پیامبر خدا متحول می‌شود. این تحول ناگهانی به‌واسطه لطافت زنانه و غلبه احساسات بیشتر در زنان به‌راحتی برای مخاطب قابل پذیرش است، حال این که اگر شخصیت این دو حکایت مرد بود پذیرش تحول از سوی مخاطب سخت‌تر می‌شد و تأثیرگذاری حکایت، کمتر.

در این حکایت‌ها اشخاصی که متحول می‌شوند، غالباً جوان هستند گرچه در چند حکایت با تحول و دگرگونی پیر طریقت، شیخ یا اسقف و راهبی که جوان نباشد نیز

روبه‌رو می‌شویم. تحول و دگرگونی در حکایت‌های کشف‌الاسرار نه در اثر از سر گذراندن یک تجربه عرفانی بلکه اغلب به صورت ناگهانی و در لحظه رخ می‌دهد؛ بنابراین حضور شخصیت‌های جوان در این حکایت‌ها با شیوه تحول مطابقت کامل دارد.

در تعریف تجربه عرفانی می‌توان گفت: «تجربه عرفانی ورود شخص به از سر گذراندن عوالمی فراتر از تجربه‌های معهود و عادی است. بدین معنا که در آن زمان، مکان، منطق روابط علی و معلولی وقوع رخدادها متفاوت با جهانی است که ما هرروزه آن را تجربه می‌کنیم» (طاهری، ۱۳۹۸: ۶۳). در نه حکایت، شخصی که متحول می‌شود فردی مسیحی یا یهودی است که پس از تحول مسلمان می‌شود. در ده حکایت دیگر شخصی گنهکار از گناه خود برمی‌گردد و به راه راست هدایت می‌شود و در دیگر حکایات تحول به منظور یک هشدار و تذکر روی می‌دهد. در برخی حکایت‌ها زمینه‌های تحول پیش از دگرگون‌شدن شخصیت به مخاطب نشان داده می‌شود.

به‌عنوان مثال در حکایت «ابراهیم خواص و جوان یهودی» (مبیدی، ۱۳۸۲: ۳۳۴/۵) ظاهر و رفتار جوان یهودی توسط راوی توصیف و بیان می‌شود: «جوانی از در مسجد درآمد سخت زیبا و ظریف و نیکوروی، ایشان او را به خود راه دادند، با ایشان بنشست و سخن‌های نیکو گفت و خدمت‌های نیکو کرد چنانکه بعضی دل‌های ایشان صید کرد.» یا در حکایت «دختر نمرود و خلیل‌الله» (همان: ۲۷۳/۶ - ۲۷۱) راوی با بیان یک جمله: «هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدره نشنیده بود.» به ویژگی‌های مثبت شخصیت، پیش از تحول اشاره می‌کند. با این وجود در اغلب حکایت‌ها تحول، ناگهانی و بی‌مقدمه رخ می‌دهد.



شکل ۲

جدول ۱. شخصیت در جلد‌های اول تا دهم

عنوان، حجم، شماره جلد و صفحه	شخصیت تحول یافته	شخصیت‌های تأثیر گذار در تحول
بوالعباس و پیرزن، کوتاه، ۳۰۱ / ۱	پیرزن: مقابل	بوالعباس: اصلی، نوعی، ایستا
حاتم اصم و پیر فاسق، کوتاه، ۱ / ۳۱۹	پیر فاسق: مقابل	حاتم اصم: اصلی، ایستا / شقیق بلخی: فرعی، هم‌راز
بو حفص حداد، کوتاه، ۵۲۰ / ۱	بو حفص حداد: اصلی	ره‌گذر: فرعی، ایستا
دختر ملک روم، بلند، ۵۳۷-۵۳۹ / ۱	دختر ملک روم: اصلی	_____
امام جماعت، کوتاه، ۶۵۲ / ۱	امام جماعت: اصلی	_____
جوان ثقفی و پیامبر، بلند، ۳۱۹ / ۲-۳۱۶	جوان ثقفی: اصلی	پیامبر (ص): مقابل، ایستا
زن و مزدور، متوسط، ۶۰۰-۶۰۱ / ۲	زن: مقابل	مزدور: اصلی، پویا
پاسخ شبلی، کوتاه، ۶۲۶-۶۲۷ / ۲	مرد سؤال کننده: مقابل	شبلی: اصلی، ایستا

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۶، شماره ۳۸، پاییز ۱۴۰۳ / ۱۷۳

مصعب عمیر: اصلی، ایستا	اسید حضیر: مقابل سعد معاذ: مقابل قبیله سعد معاذ. فرعی	مصعب عمیر، بلند، ۶۹۴/۲-۶۹۲
ابلیس: مقابل، ایستا	عابد: اصلی	عابد و ابلیس، متوسط، ۷۲۳-۷۲۴/۲
فتح شخرف: مقابل، ایستا	اسرافیل مصری: اصلی	شخرف و اسرافیل مصری، کوتاه، ۳/۶۴
پیامبر (ص): اصلی، ایستا	اعرابی: مقابل	پیامبر (ص) و اعرابی، بلند، ۸۶/۳-۸۴
پیرزن: اصلی، ایستا	فرزند پیرزن: مقابل	پیرزن و فرزند، بلند، ۲۱۵-۲۱۸/۳
پیر طریقت: اصلی، ایستا	درویش: مقابل	پیر طریقت و درویش، کوتاه، ۳/۳۷۱
زن: مقابل، ایستا	جوان: اصلی	جوان و زن، متوسط، ۸۳۱-۸۳۲/۳
_____	فضیل: اصلی	فضیل عیاض، کوتاه، ۹۷/۴
زن خوب روی: فرعی، پویا	مرد مؤذن: فرعی زن خوب روی: فرعی	زن و مؤذن، متوسط، ۱۵۲-۱۵۳/۴
بوعلی سیاه: نوعی، ایستا	اسیران روم: مقابل	بوعلی سیاه، کوتاه، ۲۴۳-۲۴۴/۴
ابراهیم خواص: اصلی، نوعی، ایستا	جوان: اصلی، مقابل	خواص و جوان یهودی، کوتاه، ۵/۳۳۴
صیاد: فرعی، مقابل / دختر صیاد: فرعی، مقابل طیب: فرعی، مقابل / هاتف غیب: فرعی، مقابل	ظالم: اصلی، قراردادی	ظالم بصره، متوسط، ۲۸۴-۲۸۵/۵
جنید: اصلی، نوعی، ایستا/ درویش: فرعی، نوعی / جماعت حاضر: فرعی، نوعی	راهب: اصلی	جنید و راهب، کوتاه، ۲۰۷-۲۰۸/۵

عیسی: اصلی، نوعی، ایستا	زن: اصلی، مقابل	عیسی و زن فاجره، کوتاه، ۴۱ / ۵
ابراهیم: فرعی، نوعی، ایستا	دختر نمرود: اصلی	دختر نمرود و خلیل‌الله، بلند، ۶ / ۲۷۱-۲۷۳
ذوالنون: شخصیت اصلی، ایستا مار و عقرب و ضفدع: اصلی، مقابل	جوان: اصلی، نوعی	ذوالنون و عقرب، متوسط، ۶ / ۴۱۲- ۴۱۱
مرد مسلمان: اصلی، نوعی، ایستا	اسقف: اصلی رومیان: فرعی، مقابل	مرد مسلمان و اسقف، بلند، ۶ / ۵۴۵- ۵۴۴
	ابوالخیر: اصلی، نوعی	ابوالخیر اقطع، کوتاه، ۷ / ۴۷۷
مادر: فرعی، قراردادی، ایستا/ کودک: فرعی، ایستا	بویزید: اصلی، نوعی	بایزید و مادر و کودک، کوتاه، ۸ / ۵۳۱
بوعثمان حیری: اصلی، نوعی	جوان: مقابل، نوعی	بوعثمان و جوان عاشق، کوتاه، ۸ / ۲۷۹
سنگ سیاه: فرعی، مقابل	اعرابی: اصلی، نوعی	اعرابی در طواف، کوتاه، ۸ / ۴۷۴- ۴۷۳
منصور عمار: اصلی، نوعی، ایستا	جوان: مقابل، نوعی	منصور و جوان، کوتاه، ۸ / ۱۱۵-۱۱۶
ابراهیم ادهم: اصلی، نوعی / زنار: فرعی	رومیان: مقابل	ابراهیم ادهم و رومیان، کوتاه، ۸ / ۵۶
جنید: مقابل، نوعی / هاتف: فرعی / همراهان جنید: فرعی / پیر طریقت: فرعی	راهب: اصلی	جنید و راهب، متوسط، ۹ / ۳۴۵- ۳۴۴
اصمعی: اصلی، نوعی، ایستا	مرد اعرابی: مقابل	داستان اصمعی، متوسط، ۹ / ۳۲۰- ۳۱۹
جماعت داخل خرابه: فرعی، مقابل	فضیل: اصلی	توبه فضیل عیاض، کوتاه، ۹ / ۵۰۶- ۵۰۵

زن و طاووس یمانی، کوتاه، ۱۰ / ۴۵۵	زن فاجره: اصلی	طاووس یمانی: مقابل، نوعی
ذوالنون و جوان، کوتاه، ۱۰ / ۱۴-۱۳	ذوالنون: اصلی، نوعی	جوان: هم‌راز، ایستا
پیر بوعلی سیاه، کوتاه، ۱۰ / ۴۳۴-	پیر بوعلی: اصلی، نوعی	سائل: فرعی

پ. درون‌مایه و موضوع حکایت‌ها

به دلیل اینکه کشف الاسرار و عده الابرار تفسیر عرفانی قرآن کریم است درون‌مایه حکایات آن برگرفته از موضوعات مذهبی، عرفانی و اخلاقی است. «درون‌مایه ستون سوم از سه رکن پایه‌ای ادبیات است: شخصیت، طرح داستان، درون‌مایه» (کرس، ۱۳۹۸: ۴۷۹). معمولاً هر حکایت یک درون‌مایه اصلی و مرکزی دارد و ضمن بیان آن، مطالب و موضوعات دیگری را نیز به خواننده منتقل می‌کند. «درون‌مایه، برآیند معنوی داستان است و از این‌رو در پرورش و پرداخت آن، همه عناصر داستانی به نحوی دخالت دارند» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۱۲۰). در برخی حکایت‌های مورد بررسی درون‌مایه حکایت در توضیح و تفسیر نویسنده پیش از داستان بیان می‌شود (نک. میبیدی ۱۳۸۲: ۱۰ / ۱۳؛ ۵۳۱ / ۶ / ۴۱۱؛ ۲۰۷ / ۵؛ ۲۸۴ / ۵ و ...)

درون‌مایه کلی همه حکایات بررسی شده توجه به خداوند و برگشتن از غیر او به سوی اوست. در واقع می‌توانیم واژه تحول را در بیشتر این حکایات مترادف با واژه توبه بدانیم. «در نزد صوفیه هفت مقام مشهورتر است و آن مقامات را ابونصر سراج در کتاب *اللمع* ذکر کرده و عبارت‌اند از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا» (سجادی، ۱۳۸۷: ۲۰). این توبه، گاه از سوی شخصی گنهکار و گاه از جانب فردی غافل صورت می‌گیرد. در اغلب حکایت‌ها درون‌مایه و موضوع محوریت دارد و شخصیت‌ها در خدمت رساندن مفهوم مدنظر نویسنده هستند. «در متونی چون افسانه‌ها، حکایت‌ها، قصه‌های عامیانه به خاطر بستر تعلیمی و مفهومی نهفته در آن‌ها، تأکید بیشتر بر گزاره‌های روانی و کارکردهای آن‌ها می‌باشد نه شخصیت‌های آن‌ها» (عبیدی‌نیا و دلایی، ۱۳۹۱: ۳). با این وجود در تعدادی از

حکایت‌های کشف الاسرار با شخصیت‌های پویا و تأثیرگذاری روبه‌رو می‌شویم که حکایت بر محور آن‌ها شکل می‌گیرد.

ت. پی‌رنگ حکایت‌ها

در میان این حکایت‌ها که غالباً پی‌رنگی ساده دارند با حکایت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که دارای پی‌رنگی پیچیده و پایانی غیر قابل پیش‌بینی هستند. در حکایت‌های بررسی شده، ده حکایت پی‌رنگی پیچیده و پایانی غیر قابل پیش‌بینی دارند. حکایت‌های «اسقف رومیان و مرد مسلمان»، «ذوالنون مصری و عقرب»، «ظالم بصره»، «دختر نمرود و خلیل‌الله» و «ابراهیم ادهم و رومیان» از جمله این حکایت‌ها هستند. حجم این حکایات از دیگر حکایت‌های بررسی شده بیشتر است و طبیعتاً عناصر داستانی در آن‌ها بیشتر قابل مشاهده است.

در پنج حکایت نام‌برده که پی‌رنگ پیچیده‌تری نسبت به حکایات دیگر دارند به شخصیت اصلی بیشتر پرداخته شده و جریان تغییر و تحول شخصیت نیز بهتر نشان داده شده است. در حکایت «ظالم بصره» ماجرای تحول شخصیت از زبان خود او و از زاویه دید اول شخص بیان شده و شخصیت بعد از تحول و توبه سرگذشت و ماجرای تحول خود را برای کسی بازگو می‌کند. یعنی خواننده از ابتدای حکایت می‌داند که شخصیت در اثر اتفاقی متحول شده است و مانند دیگر حکایت‌ها تحول به صورت غیرمنتظره و ناگهانی رخ نمی‌دهد. رفتار و کنش بعد از تحول شخصیت نیز در همان ابتدای داستان بازگو می‌شود:

«یکی از بزرگان دین حکایت کند که مردی را دیدم در طواف می‌گفت: من رأنی فلا یظلم احدا، هر که مرا ببیند و حال من باز داند تا بر کس ظلم نکند و ستمکار نبود. گفتم: ای جوانمرد، در چنین جایگه مثل این سخن نگویند که ذکر و ثنا و دعا گویند، گفت: اگر قصه و سرگذشت خود با تو بگویم مرا معذور داری» (میددی، ۱۳۸۲: ۵/۲۸۴-۲۸۵). داستان از این قرار است که شخصیت در اثر ظمی که در حق دیگری روا می‌دارد، گرفتار بلایی می‌شود علاج ناپذیر و در خواب می‌بیند که این بلا به خاطر ظمی که کرده است بر سرش آمده و تا آن ظلم را جبران نکند از آن رهایی نخواهد یافت.

اینجا نقطه اوج داستان و لحظه‌ای است که زمینه‌های تحول در شخصیت شکل می‌گیرد؛ در پایان نیز متوجه منشأ بلا می‌شود و از ظلم دست می‌کشد. میان حوادث داستان

نظم منطقی برقرار است و قصه کاملاً برای مخاطب قابل باور است. بیان داستان از زاویه دید اول شخص نیز به باورپذیر شدن آن کمک زیادی کرده است. در حکایت «ذوالنون مصری و عقرب» ذوالنون مصری اتفاقی را می بیند و پیشامد و اتفاق را برای جوانی که در خواب غفلت بود تعریف می کند و سبب تحول او می شود. در این داستان تحول در دو مرحله رخ می دهد: مرحله اول زمانی است که ذوالنون مشاهده می کند که چگونه خداوند جوان را از مرگ نجات می دهد و دیدن این ماجرا در خود او و همچنین در خواننده حکایت اثر می گذارد.

تحول و دگرگونی حال ذوالنون را در این مرحله با آواز برآوردن او و خواندن این ابیات مشاهده می کنیم: «من از آنجا باز گشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز برآوردم گفتم: یا راقدا و الجلیل یحفظه/ من کلّ شیء یدبّ فی الظلم/ کیف تنام العیون عن ملک/ یا یتیک منه فوائد النعم» (مبیدی، ۱۳۸۲: ۶/ ۴۱۲ و ۴۱۱) با خواندن این ابیات زمینه های تحول را در جوان ایجاد می کند و آنچه اتفاق افتاده است، با او در میان می گذارد.

در پایان متحول شدن جوان را مشاهده می کنیم: «جوان چون آن سخن بشنید از درون دل وی دردی و اندوهی سر بر زد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد و در الله تعالی زارید گفت: یا سیدی و مولایی هذا فعلک بمن عصاک البارحه فو عزتک لا اعصیک حتی القاک، فخلع ثیاب بطالته و لبس ثیاب الخیر و الرشده» (همان: ۶/ ۴۱۱ و ۴۱۲) در حکایت «اسقف رومیان و مرد مسلمان» نیز تحول و دگرگونی در چند مرحله روی می دهد. ابتدا اسقف با دیدن نور ایمان در مرد مسلمان او را از جمع تشخیص می دهد و از او سؤالاتی می پرسد و هنگامی که پاسخ های درست می شنود، زمینه های تحول در وی ایجاد می شود. بعد از آن به حقانیت مرد مسلمان اعتراف می کند و مسلمان می شود. سپس با شنیدن آیات قرآن مرحله دیگری از تحول در او ایجاد می شود و این حال او باعث تحول و مسلمان شدن عده ای از رومیان می شود؛ بنابراین در حکایت هایی که نسبت به دیگر حکایات پی رنگ پیچیده تری دارند سیر و جریان تحول منطقی تر است و تحول در مراحل مختلفی شکل می گیرد با این وجود در این حکایات نیز واکنش های شدید بیرونی بعد از تحول را در شخصیت مشاهده می کنیم. به جز این پنج حکایت، دیگر حکایت ها پیرنگی ساده دارند

و بر همین اساس جریان تحول در آن‌ها سریع‌تر و ناگهانی‌تر رخ می‌دهد. البته در برخی از این حکایات نویسنده با توصیف شخصیت وجود زمینه‌های تحول را در او نشان می‌دهد (نک. همان: ۳۳۴/۵؛ ۴۷۳/۸).

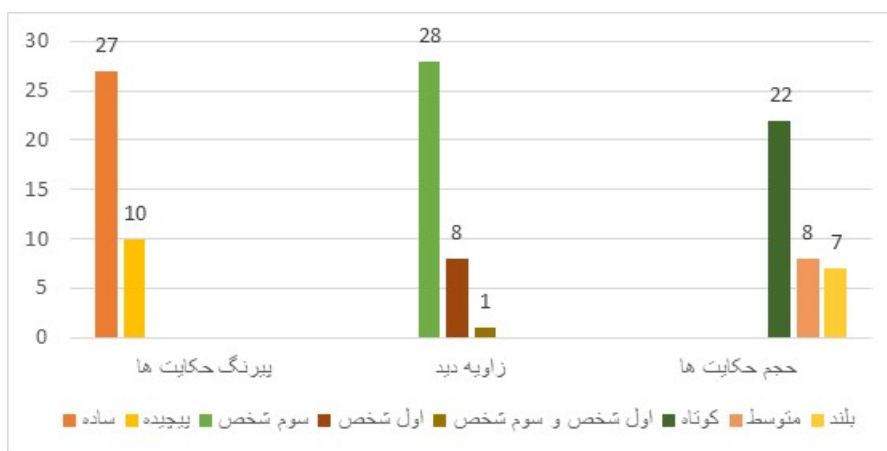
ث. زمان، صحنه و مکان حکایت‌ها

زمان در حکایت‌ها اغلب مبهم و نامشخص است. «زمان در حکایت، مبهم است و برداشتی عینی از آن وجود ندارد؛ شاید از آن‌رو که داستان‌ها به‌منظور منعکس کردن حقایق جاودانه اخلاقی، بیان می‌شدند» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۱۰۶). تنها در ده حکایت از این حکایت‌ها با به کار بردن کلماتی چون «روزی، وقتی» و به‌صورت مشخص‌تر «در نماز جمعه و در میانه شب» زمان وقوع حکایت‌ها بازگو می‌شود. در حکایت «ظالم بصره» (میبدی، ۱۳۸۲: ۵/۲۸۴) با «بازگشت زمانی یا عقب‌گرد» (تودوروف، ۱۳۷۹: ۵۹) مواجه هستیم. به این شکل که در ابتدای حکایت شخصیت اصلی در حال طواف است و بعد قصه متحول شدن خود که در گذشته رخ داده است، بازگو می‌شود، به‌طوری که زمان آغاز قصه با پایان آن متفاوت است.

صحنه و فضای وقوع ماجرا در برخی حکایت‌ها چنان به‌دقت تصویر شده است که تأثیر قصه بر مخاطب را دوچندان می‌کند. علاوه‌بر این که اغلب حکایت‌ها در مکانی مشخص مانند مسجد، بازار، خانه کعبه و... روی می‌دهد در برخی حکایت‌ها رگه‌هایی از فضاسازی را نیز مشاهده می‌کنیم. به‌عنوان مثال در بخشی از حکایت «ظالم بصره» صحنه این‌گونه به تصویر کشیده می‌شود: «مرا در محفّ‌ای نشانند و به کنار شط بردند، همان‌جای که صیاد را دیده بودم، به پای وی در افتادم و عذر همی خواستم... مرا برداشتند و به محلتی دیگر بردند، عریشی را دیدم از چوب و برگ خرما فراهم نهاده و در درون آن دخترکی بود به حد پانزده ساله در نماز ایستاده، چون مرا بدید نماز خود کوتاه کرد تا سلام باز داد» (میبدی، ۱۳۷۱: ۵/۲۸۵-۲۸۴) یا در حکایت «ابراهیم ادهم و مسلمان کردن رومیان» صحنه و فضا کارکرد مؤثری دارد.

توصیف حالت شخصیت‌ها در این حکایت کمک زیادی به فضاسازی می‌کند: «همی سر بزدم و رفتم تا به دارالملک روم در سرایی شدم. جمعی انبوه آنجا گرد آمده، آن

زَنارهای ایشان بدیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نعره‌ای چند کشیدم. آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که تو را چه بود و در تو چه صفر افتاد؟ گفتم: من این زَنارهای شما نمی‌توانم دید. گفتند: همانا تو از محمدیانی؟ گفتم: آری من از محمدیانم. گفتند: کاری سهل است به ما چنین رسید که سنگ و خاک به نبوت محمد گواهی می‌داد و از جمادیت این زَنارهای ما حالت آن سنگ و خاک دارد، اگر با تو صدقی هست از خدا بخواه تا این زَنارهای ما به نبوت محمد گواهی بدهد تا ما در دایره اسلام آییم. ابراهیم سر بر سجده نهاد و در الله زارید، گفت: خداوندا، بر من ببخشای و حبیب خویش را نصرت ده و دین اسلام را قوی کن. هنوز آن مناجات تمام ناکرده که هر زَناری به زبانی فصیح می‌گفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله». ایشان چون آن حال دیدند زَنارها بگسلانیدند و نعره‌های شوق زدند و گفتند: لا اله الا الله محمد رسول الله» (همان: ۵۶/۸).



شکل ۳

جدول ۲. درون‌مایه، پی‌رنگ، زاویه دید و مکان در جلد‌های اول تا دهم

عنوان، حجم، شماره جلد و صفحه	درون‌مایه و موضوع	پی‌رنگ	زاویه دید	صحنه‌پردازی و مکان
بوالعباس و پیرزن، کوتاه، ۱ / ۳۰۱	جایگاه عشق، تأثیر کلام	ساده	سوم شخص	مجلس
حاتم اصم و پیر فاسق، کوتاه، ۱ / ۳۱۹	تأثیر صبر	ساده	سوم شخص	در سفر
بوحفص حداد، کوتاه، ۱ / ۵۲۰	تأثیر آیه قرآن	ساده	سوم شخص	دکان آهنگری
دختر ملک روم، بلند، ۱ / ۵۳۹-۵۳۷	رضا به قضای الله	پیچیده	اول شخص	قصر پادشاه
امام جماعت، کوتاه، ۱ / ۶۵۲	تأثیر سخن	ساده	سوم شخص	مسجد
جوان ثقفی و پیامبر، بلند، ۲ / ۳۱۶-۳۱۹	ایمان آوردن جوان ثقفی	پیچیده	سوم شخص	مکه، بر در سرای بوجهل
زن و مزدور، متوسط، ۲ / ۶۰۱-۶۰۰	فرار از مرگ ممکن نیست	پیچیده	سوم شخص	ساحل دریا
پاسخ شبلی، کوتاه، ۲ / ۶۲۶-۶۲۷	تأثیر آیه قرآن	ساده	سوم شخص	
مصعب عمیر، بلند، ۲ / ۶۹۴-۶۹۲	دعوت دین اسلام	پیچیده	سوم شخص	سرای اسعد، باغ
عابد و ابلیس، متوسط، ۲ / ۷۲۳-۷۲۴	اهمیت اخلاص	ساده	سوم شخص	
شخرف و اسرافیل مصری، کوتاه، ۳ / ۶۴	ترس از عذاب	ساده	سوم شخص	
پیامبر (ص) و اعرابی، بلند، ۳ / ۸۴-۸۶	دیدن معجزه و اسلام آوردن	ساده	سوم شخص	مسجد مدینه

مکه، کوه لبنان، بیابان، کنار چشمه	سوم شخص	پیچیده	اثر دعای مادر	پیرزن و فرزند، بلند، ۳/ ۲۱۵-۲۱۸
بادیه	اول شخص	ساده	اثر دیدن پیر طریقت	پیر طریقت و درویش، کوتاه، ۳/ ۳۷۱
	سوم شخص	ساده	تأثیر آیه قرآن	جوان و زن، متوسط، ۳/ ۸۳۱-۸۳۲
بر سر سنگی	سوم شخص	ساده	تأثیر آیه قرآن	فضیل عیاض، کوتاه، ۴/ ۹۷
	اول شخص	ساده	نامعلوم بودن عاقبت انسان‌ها	زن و مؤذن، متوسط، ۴/ ۱۵۲-۱۵۳
	سوم شخص	ساده	اثر دعای مؤمن	بوعلی سیاه، کوتاه، ۴/ ۲۴۳-۲۴۴
جامع بغداد	سوم شخص	ساده	مسلمان شدن جوان یهودی	خواص و جوان یهودی، کوتاه، ۵/ ۳۳۴
کعبه، بصره، کنار شط، خانه	اول شخص	پیچیده	تأثیر آه مظلوم	ظالم بصره، متوسط، ۵/ ۲۸۴-۲۸۵
طور سینا، مناجات گاه موسی، غار	سوم شخص	ساده	مسلمان شدن راهب مسیحی	جنید و راهب، کوتاه، ۵/ ۲۰۸-۲۰۷
خانه	سوم شخص	ساده	متحول شدن زن با دیدن پیامبر	عیسی و زن فاجره، کوتاه، ۴۱/ ۵
قصر نمرود	سوم شخص	پیچیده	تحول دختر با دیدن پیامبر	دختر نمرود و خلیل الله، بلند، ۶/ ۲۷۱-۲۷۳
کنار شط نیل، کنار درخت	اول شخص، سوم شخص	پیچیده	نجات جوان از مرگ به خواست خداوند	ذوالنون و عقرب، متوسط، ۴۱۱-۴۱۲/ ۶

مسلمان و اسقف، بلند، ۶/	۵۴۴-۵۴۶	مسلمان شدن اسقف رومیان	پیچیده	سوم شخص	روم، صحرا، صومعه
ابوالخیر اقطع، کوتاه، ۷/	۴۷۷	پرهیز از اعتنای به نفس	ساده	سوم شخص	
بایزید و مادر و کودک، کوتاه، ۸/ ۵۳۱		درک لطف بی‌انتهای خداوند	ساده	سوم شخص	
بوعثمان و جوان عاشق، کوتاه، ۸/ ۲۷۹		عشق خداوند به بنده	ساده	سوم شخص	
اعرابی سیاه‌پوست در طواف کعبه، کوتاه، ۸/ ۴۷۳-۴۷۴		ترس از گناه و روسیاهی	ساده	سوم شخص	خانه کعبه
منصور و جوان، کوتاه، ۸/	۱۱۵-۱۱۶	ترس از عذاب الهی	ساده	اول شخص	خرابه
ابراهیم ادهم و رومیان، کوتاه، ۸/ ۵۶		مسلمان شدن رومیان	پیچیده	اول شخص	روم
جنید و راهب، متوسط، ۹/	۳۴۴-۳۴۵	مسلمان شدن راهب مسیحی	ساده	سوم شخص	طور سینا
داستان اصمعی، متوسط، ۹/	۳۱۹-۳۲۰	مسلمان شدن اعرابی	ساده	اول شخص	بصره، مسجد
توبه فضیل عیاض، کوتاه، ۹/	۵۰۵-۵۰۶	توبه فضیل عیاض	ساده	سوم شخص	بر دیوار، خرابه
زن و طاووس یمانی، کوتاه،	۴۵۵/۱۰	توجه به نگاه خداوند	ساده	سوم شخص	مکانی شلوغ
ذوالنون و جوان، کوتاه،	۱۳-۱۴/۱۰	همراهی خداوند با بنده	ساده	اول شخص	اطراف نیل
پیر بوعلی سیاه، کوتاه، ۱۰/	۴۳۳-۴۳۴	خوف از عظمت روز قیامت	ساده	سوم شخص	بازار

نتیجه گیری

در ۳۷ حکایت از حکایت‌های نوبت سوم کشف الاسرار و عدة الابرار میبیدی (حدود ۹/۵ درصد از کل حکایت‌ها) شاهد تحول و دگرگونی شخصیت‌ها هستیم. در این حکایت‌ها اغلب دو شخصیت تحول‌پذیر و اثرگذار نقشی پررنگ دارند. تحول در اثر شنیدن سخنی پندآموز، شنیدن آیه‌ای از قرآن کریم، نزول بلا، دیدن یک شخص یا یک صحنه یا با سؤال و جواب و اقناع شخصیت، معجزه و کرامت در اندیشه شخصیت‌ها اتفاق می‌افتد و اغلب منجر به واکنش شدید بیرونی می‌شود و تا آخر عمر راه صواب را در پیش می‌گیرد. با وجود این که تحول به سرعت اتفاق می‌افتد، ناگهانی بودن تحول از عمق آن نمی‌کاهد و خواننده به راحتی مجاب و اقناع می‌شود (حقیقت ماندنی) و رابطه‌ای صمیمانه و هم‌دلانه با حکایت برقرار می‌کند و در برخی موارد تحت تأثیر آن نیز قرار می‌گیرد. غالباً تحول در جهت مثبت است و تنها در یک حکایت سیر تحول از خوبی به بدی است. گویا میبیدی بر این باور است که انسان‌ها در اثر عنایت خداوند می‌توانند به راحتی در جهت مثبت متحول شوند، اما تحول در جهت منفی به راحتی اتفاق نمی‌افتد. گرچه شخصیت‌ها به سادگی و به طور ناگهانی متحول می‌شوند، این تحول در هر کسی اتفاق نمی‌افتد و شخص باید زمینه و استعداد لازم را داشته باشد. از طرفی تحول با اراده و اختیار شخص اتفاق می‌افتد و نه با اجبار و با وجود این که تحول‌ها غالباً بدون مقدمه و ناگهانی رخ می‌دهند، پایدار و ماندگار هستند. شخصیت‌های اصلی در تحول غالباً مرد هستند و تنها در هفت حکایت شاهد تحول شخصیت زن هستیم. از آن جا که مکاشفه در اثر از سر گذراندن یک تجربه عرفانی بلکه اغلب به صورت ناگهانی و در لحظه رخ می‌دهد، شاهد حضور پررنگ شخصیت‌های جوان در ماجرای تحول هستیم. درون‌مایه کلی حکایات: توجه به خداوند و برگشتن از غیر او به سوی او است و می‌توانیم واژه تحول را در بیشتر موارد مترادف با واژه توبه بدانیم. شخصی که متحول می‌شود لزوماً شخصیت اصلی قصه نیست و گاهی شخصیت تأثیرگذار، شخصیت اصلی حکایت است و محور و اساس حکایت قرار می‌گیرد و نقش و اهمیت او در ایجاد تحول بیشتر مدنظر نویسنده است.

حکایت‌ها غالباً پی‌رنگی ساده دارند، اما پی‌رنگ ده حکایت نسبت به دیگر حکایات پیچیده‌تر است و به جزئیات و نحوه تحول شخصیت در این حکایت‌ها بیشتر پرداخته شده

است. صحنه و فضای وقوع ماجرا در برخی حکایت‌ها چنان به دقت تصویر شده است که تأثیر قصه بر مخاطب را دو چندان می‌کند. افزون‌بر این که اغلب حکایت‌ها در مکانی مشخص روی می‌دهد گاهی رگه‌هایی از فضا سازی را نیز مشاهده می‌کنیم. توصیف حالات شخصیت‌ها در اغلب موارد کمک شایانی به فضا سازی کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد حکایاتی با درون‌مایه تحول و مکاشفه، با خاستگاه و دلایل یاد شده، با حجم بلندتر، پی‌رنگ پیچیده‌تر، شخصیت‌پردازی قوی‌تر و مؤثرتر، تنوع زاویه دید، فضا سازی پررنگ‌تر و پرداختن به جزئیات بیشتر به نسبت سایر حکایت‌های^۱ کتاب، بستر مناسبی برای میبدی در راستای نوآوری در ساختار روایی و عناصر داستانی فراهم آورده است و از سوی دیگر این نوع حکایت‌ها که می‌توان آن را «داستان رشد و کمال» در نظر گرفت، اهتمام میبدی را به دین‌داری و رستگاری و آشنایی با لطایف عرفانی نشان می‌دهد.

۱. برای این که تأثیر درون‌مایه تحول را در عناصر داستانی حکایت‌ها دقیق‌تر بررسی کنیم برای نمونه به مقایسه و تحلیل آماری مجموع حکایت‌های جلد ششم (برای اطلاعات کامل ننگ. موسوی و دیگران، ۱۴۰۳) با حکایت‌های تحول همان جلد پرداختیم: از مجموع ۱۲ حکایت جلد ششم سه حکایت با درون‌مایه تحول است که هر سه با حجم متوسط و بلند هستند، در حالی که هفت حکایت از ۹ حکایت باقی‌مانده کوتاه هستند. این سه حکایت پی‌رنگی پیچیده دارند، در صورتی که پی‌رنگ دیگر حکایت‌ها، به جز دو حکایت، ساده است. تعداد شخصیت‌ها در این سه حکایت بیش از دو شخصیت است و از ۹ حکایت باقی‌مانده، ۶ حکایت دو شخصیت دارند. شخصیت‌پردازی، فضا سازی و بیان جزئیات در هر سه حکایت بیش از دیگر حکایات به چشم می‌خورد.

منابع

- ابرمز، اچ ام. (۱۳۸۶). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. ترجمه سعید سبزیان. تهران: رهنما.
- پرین، لارنس. (۱۳۷۸). *تأملی دیگر در باب داستان*. ترجمه محسن سلیمانی. تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۹). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.
- توکل، مقدم، صفیه. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل مفهوم یقظه در متون عرفانی (با تأکید بر دو داستان پیر چنگی و شیخ صنعان)». *بیک نور زبان و ادبیات فارسی*. (۲)۱. صص ۷۸-۹۵.
- جبری، سوسن؛ فیاض منش، پرند. (۱۳۹۰). «پویایی و تحول در حکایت‌های صوفیانه». *زبان و ادبیات فارسی*. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. (۲۲۳). صص ۲۲-۱.
- رضوانیان، قدسیه. (۱۳۸۹). *ساختار حکایت‌های عرفانی*. تهران: سخن.
- رون، مهسا؛ صفاری محمدشفیع. (۱۳۹۶). «طرح روایات مکاشفه‌های صوفیه». *متن پژوهی ادبی*. (۷۴)۲۱. صص ۱۴۵-۱۲۳.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین. (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفانی و تصوف*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طاهری، قدرت‌الله. (۱۳۹۸). «تجربه عرفانی در «موقعیت‌های مرزی» و بازتاب آن در مثنوی (مطالعه موردی حکایت‌های پیر چنگی و موسی و شبان)». *ادبیات عرفانی*. دانشگاه الزهراء. (۲۰)۱۱. صص ۷۸-۵۱.
- عباس‌زاده گرجان، صمد و دیگران (۱۴۰۱). «عوامل اجتماعی مؤثر بر تحول شخصیت از دیدگاه مولانا در مثنوی». *پژوهش‌های اخلاقی*. (۴)۱۲. صص ۱۴۰-۱۲۳.
- عبیدی‌نیا، محمدامیر؛ دلایی میلان، علی. (۱۳۹۱). «شخصیت و شخصیت‌پردازی در حدیقه سنایی». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. (۲)۶. صص ۲۱۶-۱۹۵.
- کرس، نانسی. (۱۳۹۸). *شخصیت‌پردازی پویا*. ترجمه حسن هاشمی میناباد. تهران: سوره مهر.
- مستور، مصطفی. (۱۳۷۹). *مبانی داستان کوتاه*. تهران: علمی.
- میبدی، رشیدالدین. (۱۳۸۲). *کشف الاسرار و عده‌الابرار*. (ده جلد). به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۵). *داستان و ادبیات*. تهران: نگاه.
- _____ (۱۳۹۴). *عناصر داستان*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۵). *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.

۱۸۶ / «داستان تحول» در کشف الاسرار و عده‌الابرار میبدی / پژوهنده و ...

مالمیر. تیمور. (۱۳۸۷). «تحول افسانه‌ای عارفان». *زبان و ادب فارسی*. (۲۰۴). صص ۱۹۴-۱۷۱.
موسوی، نیره‌السادات و دیگران. (۱۴۰۳). «نوآوری در حکایت‌های تفسیر کشف الاسرار و
عده‌الابرار میبدی». *فنون ادبی*. (۱)۱۶. صص ۱۲۳-۱۴۶.

References

- Abrams, HM. (2007). "Dictionary of literary terms". Translation by Saeed Sabzian. Tehran: Rahnama.
- Perrin, Lawrence. (1999). "Another thought about the story". Translated by Mohsen Soleimani. Tehran: Publications of Islamic Propaganda Organization.
- Todorov, Tzutan. (1999). "Structural boutique". Translation by Muhammad Nabavi. Tehran: Agah.
- Tavakoli Moghaddam, Safiye. (2010). "Investigation and analysis of the concept of yaqzah in mystical texts (with emphasis on the two stories of Pir Chengi and Sheikh Sanaan)". *Light of Persian language and literature*. 1(2). 78-95.
- Jabri, Susan; Fayaz Manesh, Parand. (2011). "Dynamics and evolution in Sufi stories". *Persian language and literature, Tabriz University School of Literature and Humanities*. 54 (223). 1-22.
- Rezvanian, Qudsiyeh. (2010). "The structure of mystical stories". Tehran: Sokhan.
- Ron, Mehssa; Safari, Mohammad Shafi. (2016). "Scheme of Sufi revelations". *Literary textual research*. 21(74). 145-123.
- Sajjadi, Seyyed Ziauddin. (2008). "An introduction to mysticism and Sufism". Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Taheri, Ghodratollah . (2019). "Mystical experience in "border situations" and its reflection in the Masnavi (case study of stories of Pir Changi and Musa and Shaban)". *Mystical Literature, Al-Zahra University*. 11(20). 51-78.
- Abbaszadeh Gurjan, Samad and others. (2022). "Social factors affecting the transformation of personality from the point of view of Rumi in Masnavi". *Ethical research*. 12(4). 123-140.
- Abidinia, Mohammad Amir; Delai Milan, Ali. (2011). "Personality and characterization in Sanai's Hadiqa". *Researches of mystical literature (Gohar Goya)*. 6(2). 195-216.
- Kress, Nancy. (2018). "Dynamic characterization". Translated by Hassan Hashemi Minabad. Tehran: Surah Mehr.
- Mastur, Mustafa. (2000). "Basics of short story". Tehran: Elmi.
- Meibodi, Rashiduddin. (2003). "Discovering secrets and mysteries". (ten volumes). With the efforts of Ali Asghar Hekmat. Tehran: Amir Kabir.
- Mirsadeghi, Jamal. (1996). "Story and literature". Tehran: negah
- Mirsadeghi, Jamal. (2014). "Story elements". Tehran: Sokhan.
- Mirsadeghi, Jamal. (2015). "Fiction literature". Tehran: Sokhan.
- Malmir, Timur. (2008). "Legendary transformation of mystics". *Persian language and literature*. (204). 171-194.

Mousavi, Nayyereh Sadat and others. (2024). "Innovation in the interpretation of the stories of Kashf ol-Asrar and oddat ol-Abrar". Literary techniques. 16(1). 123-146. 1



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC-ND 4.0 license\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

“The story of transformation” in Kashf-al-Asrar va Oddat-al-Abrar¹

Leila Pazhoohandeh², Maryam Sadat Dastqeib³

Received: 2024/06/12

Accepted: 2024/07/28

Abstract

In some Sufi stories, we encounter the transformation of one of the characters; however, we typically expect to see static characters in these narratives. In such cases, when a character undergoes transformation, they become the focal point of the story. Some of these transformations occur suddenly, as a result of dignity or miracles, while others unfold logically and causally. There are 37 stories in total, spanning the first to tenth volumes of Kashf-ol-Asrar va Odat ol-Abrar Meibodi. The main focus of this research, in addition to identifying the reasons and origin of the transformation; is to examine how revelation and inner transformation are reflected in the structure of the narrative. This analysis is conducted in a descriptive and analytical manner, supported by tables. The results of the research are examples of relative verisimilitude, the empathy of the audience with the story, the weak presence of women in the story of transformation, the necessity of background and inner talent, transformation in a positive direction, the permanence of experience, returning to God as the general meaning of stories. It shows techniques such as the use of more complex plots, first-person or combined perspective, and dealing with the details of characters' situations. It can be said that "the story of transformation" or "growth and perfection" not only provides a suitable platform for innovation in narrative elements but also clarifies the author's intellectual framework. By elucidating the concept of transformation, along with literary and artistic influences and dominant discourses, it allows for a more comprehensive understanding of the interpretation.

Keywords: Kashf-ol-Asrar va Odat ol-Abrar, Rashiduddin Meibodi, Character transformation, Story, Story elements.

1. DOI: 10.22051/jml.2024.47402.2579

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of QOM, QOM, Iran (corresponding author): l.pazhoohandeh@qom.ac.ir

3. Graduated from the Department of Persian Language and Literature, University of QOM, QOM, Iran: m.dastgheib@stu.qom.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997